



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾
 (۹) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا
 يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ
 هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ (۱۱)﴾

نقد بر علم غیب ائمه (علیهم السلام) و پاسخ های متعدد آن

پنج مسئله است که از جمع بین روایات و ادله عقلی و نقلی مطرح است؛ یکی اینکه ذات اقدس الهی همه علوم را که لازمه شریعت بود به اهل بیت (علیهم السلام) عطا کرد، روایات فراوانی هم هست که به آنها اشاره می شود. دوم اشکالی است که اگر اینها به همه علوم آگاه بودند - «مَا يَأْتِي»، «مَا تَقَدَّمَ»، اسرار قضا و قدر - چطور آن کاری که به ضرر خودشان بود اقدام می کردند؟ چرا وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) شب نوزدهم را تشریف بردند؟ چطور وجود مبارک امام مجتبیٰ آب آن کوزه را که ستمی بود تناول فرمودند؟ و همین طور سایر ائمه (علیهم السلام)، این مطلب دوم. پس مطلب اول روایات فراوانی است که اهل بیت (علیهم السلام) همه علوم را با تعلیم الهی عالم هستند و دومی هم این اشکال عقلی است. سوم یک جواب عقلی است که سیدنا الاستاد دادند.

چهارم دو جواب است که برخی‌ها گفتند ائمه (علیهم السلام) تکالیف خاصه دارند، گاهی بر خطر اقدام می‌کنند و گاهی اقدام نمی‌کنند، تکلیف اینها با تکلیف توده مردم فرق دارد. جواب پنجم و مطلب پنجم آن است که علم غیبی تکلیف‌آور نیست. این امور پنج‌گانه به خواست خدا یکی پس از دیگری مطرح می‌شود؛ ولی قبلاً به بعضی از سؤالاتی که مربوط به بحث‌های قبلی بود پاسخ داده بشود تا به سراغ این امور پنج‌گانه برویم.

چگونگی جمع کاربرد غفلت برای بت‌ها و ناتوانی آنها بر اجابت

مطلب اول آن است که در آیات قبل گفته شد به اینکه اینها غافل هستند؛ آیه پنج این بود: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾؛ این بت‌ها چون غافل می‌باشند کاری از اینها ساخته نیست. عنوان غفلت عدم ملکه است، به یک سنگ یا چوب نمی‌گویند غافل یا جاهل! جاهل به کسی می‌گویند که شأنیت علم در او باشد، غافل هم همین‌طور! و اگر قرآن کریم این «صَنَم» و «وَتْن» را غافل گفت، لازمه آن این است که اینها آگاهی داشته باشند و از طرفی هم فرمود: ﴿لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، این ﴿لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ﴾ برای این است که نمی‌فهمند این بت‌پرست‌ها چه می‌خواهند؟! پاسخ این است که اینها غافل هستند براساس اینکه آن علم، شعور عمومی را به همراه دارد، هر جا هستی هست، شعور هست ولو رقیق! پس اگر غافل بودند معنایش این نیست که قدرت بر اجابت دارند، خود این غفلت باعث عدم اجابت است و برفرض غافل نباشند و عالم هم باشند، صرف علم قدرت نمی‌آورد؛ ولو اینها بفهمند که بت‌پرست چه می‌خواهد، معنای عالم بودن این نیست که اینها قادر و مقتدر هستند.

«فَتَحَصَّلَ» که عدم غفلت کنایه از آن است که اینها اهل شعور هستند؛ اما به این مطلب شعور ندارند! یک وقت است که می‌گوییم اینها اصلاً چیزی نمی‌فهمند، این با آن سرایت عمومی شعور هماهنگ نیست؛ اما یک وقت

می‌گوییم نه! می‌فهمند و شعور دارند، «مُسَبِّح»، «مُحَمَّد»، تسبیح‌گوی و مُطِيع حق هستند، «لَوْ أَسْلَمَ» هست، «يُسَبِّحُ» هست و مانند آن؛ ولی به این مطلب آگاهی ندارند که بت‌پرست‌ها چه می‌خواهند! پس ممکن است چیزی یا موجودی اهل ادراک و شعور باشد؛ ولی غفلت داشته باشد از اینکه این بت‌پرست چه می‌خواهد!

مطلب بعدی آن است که بر فرض شعور داشته باشد و غافل هم نباشد، صرف علم و توجه به اینکه این بت‌پرست چه می‌خواهد قدرت نمی‌آورد؛ لذا صادق است که اینها بر فرض عالم هم باشند، قدرت اجابت ندارند. پرسش: اشکالی مطرح شده که می‌گویند «جسم» وجود ضعیفی دارد که از اجزای خودش هم با خبر نیست.

پاسخ: بله، آن نسبت به شعور قوی است، وگرنه کل موجودات در حکمت متعالیه روشن شد که اینها اهل ادراک هستند و ظاهر قرآن هم به همین وصف باقی است، دیگر تأویل نمی‌خواهد؛ هر موجودی «تسبیح» و «حمد» می‌کند: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^۱، اینها عموماًتی است که قابل تقیید و تخصیص نیست! ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾؛ هر موجودی «تسبیح» و «تحمید» می‌کند، ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾^۲، ﴿سَبِّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾^۳، ﴿لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴، آیات «سجده»، آیات «اسلام»، آیات «تسبیح»، آیات «تحمید» و آیات ﴿أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۵، اینها تمثیل نیست، واقعاً اینها ادراک دارند و می‌فهمند؛ اما معنایش این نیست که همه اینها در یک حد شعور و ادراک دارند؛ لذا بعضی از مراحل را نسبت به دیگران که بسنجند، می‌گویند اینها اهل ادراک نیستند؛ ولی اصل «ادراک»، اصل «تحمید» و اصل «تسبیح» را دارند، پس آیه مبارکه سوره اسراء تمثیل نیست، مجاز نیست.

۱. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۲. سوره جمعه، آیه ۱؛ سوره تغابن، آیه ۱.

۳. سوره حدید، آیه ۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۵. سوره فصلت، آیه ۱۱.

پرسش: اگر به ملائکه تفسیر کنیم، این همان مصداق آیه ...

پاسخ: نه! هر موجودی، چرا ملائکه؟!

پرسش: در آیه چهل «سبأ» که می‌فرماید: ﴿يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾ ...

پاسخ: به هر حال ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ﴾، این پنج طایفه از آیات به صورت شفاف دلالت دارد که «كُلُّ مُوجُودٍ

مُسَبِّحٌ لِلَّهِ»، پس دلیلی نداریم که اینها را تأویل بکنیم و از طرفی هم اینها در قیامت شهادت می‌دهند! الآن این

زمین شهادت می‌دهد، این مسجد شکایت می‌کند که کدام یک از همسایه‌ها آمدند و کدام یک از همسایه‌ها نیامدند!

دلیلی ندارد که ما اینها را تأویل بکنیم! اگر امروز نفهمند که کدام همسایه آمده و کدام همسایه نیامده، فردا که

نمی‌توانند شکایت بکنند! اگر این زمین نفهمد که این شخص چه کار می‌کند، چطور در قیامت شهادت می‌دهد یا

شکایت می‌کند؟! منتها آن شعوری که موجودات برتر مثل فرشته‌ها یا انسان‌ها دارند اینها ندارند.

علم و شعور همتای هستی موجودات و ذات مراتب بودن آن

مطلب دیگر آن است که شعور همتای با هستی است و علم از سنخ ماهیت نیست، بلکه از سنخ مفهوم است؛

برای اینکه معلوم بشود شیئی دارای ماهیت است یا از سنخ ماهیت نیست و مفهوم است، چند ضابطه وجود دارد:

یکی از آن ضوابط اولی این است که اگر معنایی هم بر ذات اقدس الهی اطلاق بشود و هم بر غیر خدا، چون ذات

اقدس الهی منزّه از ماهیت است، معلوم می‌شود که این عنوانی که بر خدا اطلاق می‌شود، عنوان «ماهوی» نیست،

بلکه عنوان مفهومی است؛ حیات از این قبیل است، قدرت از این قبیل است، علم از این قبیل است که می‌گوییم

خدا عالم است، علیم است؛ این علم چنین نیست که داخل در مقوله «کیف» باشد و ماهیت داشته باشد. اگر چیزی

بر واجب و ممکن هر دو اطلاق می‌شود، معلوم می‌شود که از سنخ مفهوم است و از سنخ ماهیت نیست؛ علم از

همین قبیل است. بنابراین چون ذات اقدس الهی مصداق معنای عالم است، معلوم می‌شود عالم و علم مفهوم هستند نه ماهیت؛ لذا سراسر جهان را با هستی‌ای که هست همراهی می‌کند؛ منتها هستی در جاتی دارد، علم هم مراتبی دارد؛ می‌ماند نحوه وجود آن، البته در موجودات دیگر وجود ضعیف خواهد بود.

ثابت بودن احکام الهی و امکان تغییر آن در تطبیق بر مصادیق جزئی

مطلب بعدی آن است که اگر سیدنا الاستاد در مقاله‌ای مرقوم فرمودند احکام الهی ثابت داریم و متغیر، آن حکم متغیر به مصداق و تطبیق عناوین بر مصداق برمی‌گردد، وگرنه جمیع احکام ثابت هستند و ما حکم متغیر نداریم! بلکه تطبیق آن عناوین بر مصادیق برابر تغییر مصلحت تغییرپذیر است، وگرنه هر جا که این مصلحت باشد این حکم هست، نه اینکه این حکم گاهی باشد و گاهی نباشد. اداره مملکت، سیاست مملکت، مدیریت و تدبیر مملکت جزء مصادیق آن عناوین است. به چه کسی سِمَت بدهند، به چه کسی سِمَت ندهند، در کجا جنگ باشد و در کجا صلح باشد، اینها برابر مصالح عامه است؛ هر جا مصلحت بود اقدام می‌شود و هر جا مفسده بود اقدام نمی‌شود، اصل حکم برابر مصلحت و مفسده «نفسُ الأمریه» است که یک امر ثابت است؛ منتها مصادیق آن فرق می‌کند. پس تغییر در آن تطبیق عناوین بر مصادیق جزئی است، وگرنه قواعد کلی و احکام الهی همچنان ثابت است.

مطلب بعدی آن است که خود ائمه (علیهم السلام) در عنوان ولایت که امور جزئی است، افرادی را نصب می‌کنند یا افرادی را عزل می‌کنند و گاهی جنگ می‌کنند و گاهی صلح می‌کنند، اینها هست. بنابراین حکم خدا تغییرپذیر نیست، بلکه حکم خدا «يَدُورُ مَدَارُ الْمَصْلَحَةِ»، مصادیق خارجی است که تغییرپذیر است؛ گاهی جنگ مصلحت هست و گاهی صلح، گاهی رابطه مصلحت است و گاهی قطع رابطه و مانند آن.

پرسش: هم شعور «ذو مراتب» است و هم وجود «ذو مراتب» است، آیا شعور آنها مفهومی است یا

پاسخ: شعور که در خارج هست، مصداق شعور است؛ عنوان شعور؛ یعنی «شین و عین و واو و راء»، این لفظ

مفهوم دارد نه ماهیت!

دلیل بر اثبات علم به غیب برای ائمه (علیهم السلام)

حالا ببینیم این امور پنج گانه از کجا شروع می شود؟ مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) اینها را جمع کرد؛ البته مفصل آن کار مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) است؛ اما شما این عناوین را که ملاحظه فرمایید، دیگر هیچ تردیدی باقی نمی ماند که همه علوم را که ذات اقدس الهی در نشئه احکام و حکم صادر کرده است، نزد اهل بیت عصمت و طهارت هست، همه علوم! برای اینکه خلیفه اصلی خدا «انسان کامل» است و جهان با اسمای الهی اداره می شود، اینکه در دعا داریم که «وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»^۶ که در دعای «کمیل» هست یا به آن اسمی که آسمان «منخفض» شد،^۷ کل اینها با اسمای الهی حل می شوند و اسمای الهی هم لفظ نیستند! مفهوم نیستند! حقایق خارجی هستند، اینکه می گویند وجود مبارک حضرت - یا پیغمبر یا ائمه دیگر (علیهم السلام) - اسم اعظم داشتند، اسم اعظم یک لفظ نیست که اگر کسی این لفظ را بگوید بتواند مرده را زنده کند یا مفهوم نیست که اگر کسی معنایش را بفهمد بتواند مرده را زنده کند، چون با لفظ مرده زنده نمی شود یا با مفهوم ذهنی مرده زنده نمی شود، بلکه با آن حقیقت خارجی که کمال عالی روح است مرده زنده می شود؛ اسم اعظم اوست که فرمود چه بگویید «الله» و چه بگویید «رحمن» ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^۸، این

۶. البلد الأمين و الدرع الحصين، ص ۱۸۸.

۷. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۴۱۹؛ «وَجَبَرُوتِكَ الَّتِي لَمْ تَسْجُلْهَا الْأَرْضُ وَ انْخَفَضَتْ لَهَا السَّمَاوَاتُ».

۸. سوره اسراء، آیه ۱۱۰.

اسمی است که در دعای «سمات» گفته می‌شود و مانند آن. اسمای الهی که کارگاه جهان به آنها برمی‌گردند، ذات اقدس الهی حقایق این اسما را به انسان کامل یاد داد که ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾.^۹

فرشتگان شاگردان انبائی ائمه (علیهم السلام)

بعد فرشته‌ها آن صلاحیت را ندارند که شاگرد بلاواسطه «الله» باشند! اگر آن صلاحیت را می‌داشتند، ذات اقدس اله اسمای الهی را یاد فرشته‌ها می‌داد، دیگر لازم نبود که به خلیفه خود بفرماید به آنها گزارش بده. مطلب دوم آن است که فرشته‌ها نه تنها شاگرد بلاواسطه «الله» نیستند، در حدی هم نیستند که عالم به حقایق اسما بشوند؛ لذا ذات اقدس الهی به خلیفه خود نفرمود «يَا آدَمُ عَلِّمُهُمْ»، بلکه فرمود: ﴿يَا آدَمُ أُبَيِّنُهُمْ﴾.^{۱۰} در حدّ گزارش اینها باید بدانند، نه در حدّ علم! آن حقیقت علم را اینها نمی‌کشند، آن بار علم را اهل بیت عصمت و طهارت می‌کشند. براساس این جهات، پس حقایق اسما را ذات اقدس الهی به انسان کامل داد که امروز وجود مبارک حضرت است.

تبیین ابواب روایی دال بر اعطای همه علوم به اهل بیت (علیهم السلام)

مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) چندین باب در این زمینه دارد؛ حالا شما اگر این عناوین را هم ملاحظه بفرمایید، هیچ تردیدی برای محقق باقی نمی‌گذارد که همه علوم را ذات اقدس الهی به اهل بیت عطا کرده است. باب اول این است: «أَنَّ الْمُتَوَسِّمِينَ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ هُمُ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». ^{۱۱} باب دوم: «عَرَضَ الْأَعْمَالِ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛ ^{۱۲} هر کاری که ما می‌کنیم به این

۹. سوره بقره، آیه ۳۱.

۱۰. سوره بقره، آیه ۳۳.

۱۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۱۸.

۱۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۱۹.

ذوات قدسی ارائه می دهند؛ باب سوم: «أَنَّ الطَّرِيقَةَ الَّتِي حُتَّ عَلَى الْإِسْتِقَامَةِ عَلَيْهَا» این «وَلَايَةُ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَام»^۱ است. باب چهارم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ».^۲ باب پنجم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَثَةُ الْعِلْمِ يَرِثُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا الْعِلْمَ».^۳ باب ششم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرَثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ [علم] جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ [عَلَيْهِمُ السَّلَام]».^۴ باب هفتم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عِنْدَهُمْ جَمِيعُ الْكُتُبِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ».^۵ باب هشتم: «أَنَّهُ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ كُلَّهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلَّهُ».^۶ باب نهم: «مَا أُعْطِيَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ»؛^۷ آن اسم اعظمی که ذات اقدس الهی به ائمه مرحمت کرد چیست؟ باب دهم: «مَا عِنْدَ الْأَئِمَّةِ مِنْ آيَاتِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»؛^۸ آن آیات و نشانه های انبیایی که نزد ائمه (علیهم السلام) است چیست؟ باب یازدهم: «مَا عِنْدَ الْأَئِمَّةِ مِنْ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ مَتَاعِهِ».^۹ باب دوازدهم: «أَنَّ مَثَلُ سِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ».^{۱۰} باب سیزدهم: «فِيهِ ذِكْرُ الصَّحِيفَةِ وَ الْجَفْرِ وَ الْجَامِعَةِ وَ مُصْحَفِ فَاطِمَةَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ عَلَيْهِمْ».^{۱۱} باب چهاردهم: «فِي شَأْنِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ وَ تَفْسِيرِهَا»^{۱۲} که در ليله قدر همه اسرار سال به آنها عرضه می شود؛ باب پانزدهم: «فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَزْدَادُونَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ».^{۱۳} باب شانزدهم: «لَوْ لَا أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۲۱.

۳. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۲۱.

۴. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۲۳.

۵. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۲۷.

۶. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۲۸.

۷. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۳۰.

۸. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۳۱.

۹. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۳۲.

۱۰. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۳۸.

۱۱. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۳۸.

۱۲. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۴۲.

۱۳. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۵۳.

يَزِدُّونَ لَنَفِدَ مَا عِنْدَهُمْ». ^۱ باب هفدهم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ جَمِيعَ الْعُلُومِ الَّتِي خَرَجَتْ إِلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». ^۲ باب هجدهم: «بَابُ تَادِرٍ فِيهِ ذِكْرُ الْغَيْبِ». ^۳ باب نوزدهم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا [عَلِّمُوا أَوْ عَلَّمُوا]». ^۴ باب بیستم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ مَتَى يَمُوتُونَ وَآنَهُمْ لَا يَمُوتُونَ إِلَّا بِاخْتِيَارٍ مِنْهُمْ». ^۵ باب بیست و یکم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَعْلَمُونَ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَآنَهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ». ^۶ باب بیست و دوم: «أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُعَلِّمْ نَبِيَّهُ عِلْمًا إِلَّا أَمْرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَآنَهُ كَانَ شَرِيكَهُ فِي الْعِلْمِ». ^۷ باب بیست و سوم: «جِهَاتِ عُلُومِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». ^۸ باب بیست و چهارم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَوْ سَتَرَ عَلَيْهِمْ لَأَخْبَرُوا كُلَّ أَمْرٍ بِمَا لَهُ وَعَلَيْهِ». ^۹ باب بیست و پنجم: «التَّقْوِيضُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَإِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي أَمْرِ الدِّينِ» ^{۱۰} که در بحث دیروز خوانده شد. باب بیست و ششم: «فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ بِمَنْ يُشَبِّهُونَ مِمَّنْ مَضَى وَكَرَاهِيَةِ الْقَوْلِ فِيهِمْ بِالنُّبُوَّةِ». ^{۱۱} باب بیست و هفتم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُحَدِّثُونَ مُفَهِّمُونَ». ^{۱۲} باب بیست و هشتم: «فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». ^{۱۳} باب بیست و نهم: «الرُّوحُ الَّتِي يُسَدِّدُ اللَّهُ بِهَا الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». ^{۱۴} باب سی ام: «وَقْتُ مَا يَعْلَمُ الْإِمَامُ

۱. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۵۶.

۴. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۵۸.

۵. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۵۸.

۶. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۰.

۷. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۳.

۸. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۴.

۹. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۴.

۱۰. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۵.

۱۱. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۸.

۱۲. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۷۰.

۱۳. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۷۱.

۱۴. کافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۷۳.

جَمِيعَ عِلْمِ الْإِمَامِ الَّذِي كَانَ قَبْلَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۱؛ جمیع علوم قبلی چه زمانی به امام بعدی می‌رسد، آن وقت را هم می‌دانند. وجود مبارک امام هادی (علیه السلام) آن لحظه‌ای که امام شد، می‌فهمید که وجود مبارک امام جواد (علیه السلام) رحلت کرده است و الآن مسئولیت به عهده اوست؛ از حضرت سؤال کردند - یعنی از امام - که شما از کجا می‌فهمید؟ امام قبلی که در جای دیگر رحلت کرده است و شما الآن می‌فهمید! فرمود ما ذلّتی در خود احساس می‌کنیم، معلوم می‌شود که به مقامی رسیدیم.^۲ باب سی و یکم: «فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فِي الْعِلْمِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ الطَّاعَةِ سَوَاءٌ».^۳ باب سی و دوم: «أَنَّ الْإِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ»؛ امام بعدی را هم می‌داند، «وَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾^۴ فِيهِمْ»^۵؛ یکی از مصادیق بارزه که فرمود امانت را به اهلان بدهید؛ یعنی امام قبلی باید امامت را به امام بعدی بسپرد. باب سی و سوم: «أَنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعَهُودٌ مِنْ وَاحِدٍ إِلَى وَاحِدٍ».^۶ باب سی و چهارم: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئًا وَ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بِعَهْدٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ».^۷ باب سی و پنجم: «الْأُمُورِ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ».^۸ باب سی و ششم: «ثَبَاتِ الْإِمَامَةِ فِي الْأَعْقَابِ وَ أَنَّهَا لَا تَعُودُ فِي أَخٍ وَ لَا عَمٍّ وَ لَا غَيْرِهِمَا مِنْ الْقَرَابَاتِ»^۹؛ این ابواب که تمام شد آن وقت «موالید ائمه» - تاریخ ائمه - یکی پس از دیگری شروع می‌شود.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۸۱: «...عَنْ هَارُونَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ فِي الْيَوْمِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقَالَ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ مَضَى أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ عَرَفْتَ قَالَ لِأَنَّهُ تَدَاخَلَنِي ذِلَّةُ اللَّهِ لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهَا».

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۷۵.

۴. سوره نساء، آیه ۵۸.

۵. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۷۶.

۶. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۷۷.

۷. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۷۹.

۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۸۴.

۹. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۸۵.

با بررسی این روایات، برای هیچ‌کسی تردیدی باقی نمی‌ماند که ذات اقدس الهی همه علوم را که در جهان امکان نازل کرده است به این ذوات قدسی داده است؛ چیزی نیست که حالا فرشته بداند و اینها ندانند. این ابواب را مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل کرده است، بخش دیگر را مرحوم صدوق نقل کرده؛ مرحوم شیخ طوسی نقل کرده و مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) همه اینها را در بحار جمع کرده است؛ این مطلب اول.

اشکال عقلی و نقلی برآمده از قرآن و تاریخ بر علم به غیب ائمه (علیهم السلام)

مطلب دوم اشکال عقلی و نقلی است؛ اشکال نقلی همین آیاتی است - و قبلاً خوانده شد - که پیامبر می‌فرماید من نمی‌دانم چه کار باید کنم و برای من چه می‌آید و چه مقدر شده است؟ آیه نه همین سوره مبارکه «احقاف» که محل بحث است، فرمود: ﴿وَمَا أَدْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾، در سوره مبارکه «اعراف» هم مشابه این آمده است، آیه ۱۸۸ سوره «اعراف» این است که ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾؛ من اگر عالم به غیب بودم، خیرات فراوانی نصیب من می‌شد! ﴿وَمَا مَسْنِي السُّوءُ﴾؛ و من گرفتار ضرر نمی‌شدم، ما غیب نمی‌دانیم و از بسیاری از خیرات باخبر نیستیم! این اشکال نقلی است و اما اشکال عقلی هم این است که اینها گاهی گرفتار خطر می‌شدند، در جنگ‌ها شکست می‌خوردند و ترور شدند، اگر علم غیب داشتند و اگر به همه علوم آگاه بودند، این مشکلات پیش نمی‌آمد، این مطلب دوم.

پس مطلب اول این است که برابر نصوص فراوان اینها همه چیز را می‌دانند، مطلب دوم هم اشکال عقلی و نقلی است؛ اشکال نقلی برابر آیه سوره «احقاف» و سوره «اعراف» است، اشکال عقلی هم همان شواهد تاریخی است که خیلی از خطرهای اینها دفع نشده است؛ ترور شدند، آب مسموم را میل کردند و مانند آن، جریان کربلا هم همین‌طور است.

مطلب سوم جوابی است که سیدنا الاستاد به عنوان طرح یک مسئله عقلی و دفع یک شبهه ذکر می‌کند، می‌فرمایند شما وقتی که درباره امامت امام یا رسالت رسولی بحث می‌کنید، مقطعی و به اصطلاح جزیره‌ای فکر نکنید، میدانی فکر کنید و کلّ جهان را ببینید! کلّ جهان یک سلسله اموری است که باید بگذرد و این ذوات قدسی از آن جهت که ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^۱ هم همتای سایر بشرها هستند و یک سلسله برنامه‌هایی دارند، اینها به آن نقشه کلّ آگاه هستند؛ نقشه کلّ این است که فلان امام در فلان وقت به دنیا بیاید، در فلان وقت مبارزه کند، در فلان وقت شهید بشود و نوبت به امام بعدی برسد؛ اینها مقاطع جزئی می‌باشند که هر کسی قدری دارد، قضایی دارد، اینها به آن هندسه جهان عالم هستند! اگر به هندسه جهان عالم می‌باشند، این مجموعه باید واقع بشود و «ضروری الوقوع» است، چون «ضروری الوقوع» است که نمی‌شود جلوی این جزئیات را گرفت! حالا بر فرض اگر برای این امام اتفاقی نیفتد «الی یوم القیامة» باید بماند، دیگر ائمه کثیر بشوند و مردم امتحان بشوند و هر کسی باید امتحان بشود و هر کسی باید مسئولیت خودش را اجرا کند نیست. بنابراین این علم به آن نقشه جهانی و کلّ جهان است، این علم تکلیف‌آور نیست.^۲ این مطلب با جواب چهارم و پنجمی که دادند شاید هماهنگ باشند، آنها هم به همین برمی‌گردند.

جواب چهارم این است آنها درست است که علم دارند؛ اما تکلیف آنها جداست؛ آنها گاهی مکلف به مبارزه هستند ولو شهید بشوند و مکلف به قیام هستند ولو شکست بخورند، تکلیف آنها با تکلیف افراد دیگر فرق می‌کند.

۱. سوره مؤمنون، آیات ۲۴ و ۳۳.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹۲.

کاربرد فقهی نداشتن علم به غیب ائمه (علیهم السلام) پاسخی بر اشکال تاریخی آن

جواب پنجم آن است که علم غیب «بِمَا أَتَاهُ عِلْمُ غَيْبٍ» علمی نیست که کاربرد فقهی داشته باشد، علمی که کاربرد فقهی دارد علم عادی است؛ یعنی علمی که از طریق عادی و عادت ظهور می‌کند اثر فقهی دارد، اما علم غیب کاربرد فقهی ندارد! شما می‌بینید وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک اصل کلی را گفته که خودش و دوازده امام معصوم (علیهم السلام) هم به همین عمل کردند، فرمود: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»^۲ یعنی من در محکمه قضا فقط طبق «بیین» و طبق «شاهد» حکم می‌کنم، با علم غیب حکم نمی‌کنم؛ اگر کسی قسم دروغی یاد کرد یا شاهد دروغی آورد و من در محکمه به استناد آن شاهد یا آن سوگند حکم کردم و او مال را گرفت دارد می‌برد، نگوید من از دست خود پیغمبر گرفتم، این «قِطْعَةً مِنَ الثَّارِ» است؛ این را صریحاً اعلام کرد. این «إِنَّمَا» هم حصر است و دوازده امام هم اگر کرسی قضا در اختیارشان بود برابر همین عمل می‌کردند: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ».

شواهدی بر آگاهی ائمه (علیهم السلام) به غیب و تکلیف‌آور نبودن آن

مرحوم کاشف الغطاء و خیلی از افراد نقل کردند که وجود مبارک حضرت امیر از آینده خبر داد - کسی که پای منبرش نشسته بود - حضرت فرمود این قضیه واقع می‌شود - در قسمت صفین - که روزی می‌شود که فتنه‌گران اموی و مروانی از همین در مسجد وارد می‌شوند، از همین در! پرچم هم به دست چه کسی هست که وارد می‌شوند و اشاره کرد به یکی از افراد، فرمود تو هم پرچمدار همین‌ها هستی که از همین در وارد می‌شوی و فتنه به پا می‌کنی، نکن! ولی می‌کنی! این شخص عرض کرد نه آقا! ما ارادتمند شما هستیم، پای منبر شما هستیم، فرمود نه!

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۴۱۴.

تکرار هم کرد، فرمود نه! بعد از حدود بیست سال چنین حادثه‌ای اتفاق می‌افتد، گروهی از اموی و مروانی از همین در وارد می‌شوند، پرچم هم به دست توست و فتنه‌های کربلا را هم شما به پا می‌کنید؛ حالا مراجعه می‌کنیم به فرمایش کاشف الغطاء، اشاره کرد و فرمود تو این کار را می‌کنی عرض کرد که من؟! فرمود بله همین تو این کار را می‌کنی، ولی نکن!^۴ اینها را می‌دانستند!

آن جواب چهارم این است که آنها یک احکام خاص و تکلیف مخصوص داشتند. جواب پنجم این است که علم غیب تکلیف‌آور نیست، به دلیل همین مسئله قضا که فرمود: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»، با اینکه اینها علم غیب دارند که کدام مال حلال است و کدام مال حلال نیست! از وجود مبارک حضرت سؤال کردند که فلان شخصی که جزء افسران شما بود شهید شد، ما به شما تبریک بگوییم یا تسلیت؟ فرمود به من تسلیت بگویید، آن طوری که من خواستم تربیت نشد: «كَلا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الشُّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْعَنَائِمِ لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلْ عَلَيْهِ نَارًا»^۵ فرمود در جنگ خیبر او حضور داشت و ما هم فاتح شدیم، او پارچه‌ای را بدون اجازه حکومت اسلامی از بیت‌المال خیانت کرد و بُرد، الآن آن پارچه کنار گور او شعله‌ور است! «إِنَّ الشُّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْعَنَائِمِ لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلْ عَلَيْهِ نَارًا»، آن طوری که من خواستم تربیت نشد! فرمود ما برابر علم غیب داوری نمی‌کنیم، ما در دنیا مأموریم که برابر علم عادی حکم بکنیم. این جواب پنجم.

۴. کشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء (ط - الحديث)، ج ۱، ص ۱۰۵ - ۱۰۷؛ «سلونی قبل أن تفقدونی فوالله لا تسألونی عن فئة تضلّ بآية و تهتدي بآية إلا نبأتكم بناعقها و سائقها و قائدها إلى يوم القيامة فقام إليه رجل فقال: أخبرني كم على رأسی من طاقة شعر؟ فقال له: لولا أن الذي سألت عنه يعسر برهانه لأخبرتک و إن في بيتک لسخلاً يقتل ابن بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم» لم یت و سيقود جيش ضلالة صاحب لوائه حبيب بن جهماد فقام إليه حبيب بن جهماد و قال إني لك محب فقال: إياك أن تحمل اللواء و لتحملتها و تدخل من هذا الباب یعنی باب القیل فلما کان زمان الحسین علیه السلام جعل ابن زیاد خالداً علی مقدّمة عمر بن سعد و حبيب صاحب لوائه...».

۵. الجامع لأحكام القرآن، ج ۴، ص ۲۵۸؛ الصحيح البخاری، ص ۲۴۶۶.

اما به هر حال بیان سیدنا الاستاد محتاج به یک تتمیم هست؛ ایشان فرمودند علم به آنچه واقع می شود تکلیف آور نیست و مربوط به نقشه کل است، آن وقت مثالی زدند و گفتند مثل علمی است که فرعون داشت ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾^۶، اینها یقیناً علم داشتند که حق با موسای کلیم است، این معجزه است؛ اما علم به اینکه باید ایمان بیاورند و عمل نکنند نداشتند، پس صرف علم به یک حقیقت تکلیف آور نیست، علم به اینکه من باید این را انجام بدهم تکلیف آور است، این تطبیقی است که ایشان کردند.^۷ این مطلب اشکالی داشت که قبلاً هم بیان شد و آن این است که در افراد عادی اگر انسان علم هم داشته باشد که این تکلیف الهی است و بر او واجب است که انجام بدهد، باز هم می تواند انجام ندهد؛ یعنی کسی صد درصد بداند که حکم خدا این است و صد درصد بداند که او مکلف به این حکم است و صد درصد هم بداند که او عذری ندارد، اضطرار، الحاء و اجباری نیست ولی معصیت می کند. سرّ اساسی همان بحث های قبلی است که ما یک علم داریم، تصوّر داریم، تصدیق و جزم داریم که متولّی اینها عقل نظری است و یک اراده داریم، تصمیم و عزمی داریم که متولّی اینها عملی است؛ اینها دو دستگاه کاملاً از هم جدا هستند. مسؤل تربیت عقل نظری که اندیشه است حوزه و دانشگاه هستند که بخش اندیشه را تقویت می کنند؛ اما مسؤل انگیزه متأسّفانه نه حوزه است و نه دانشگاه، آن مسجد است، حسینیه است، نماز شب است، «أَيُّنَ الرَّجَبِيُّونَ»^۸ است، آن ناله است و اشک! بین عزم و جزم مانند بین آسمان و زمین فرق است. اینکه ایشان فرمودند علم به وجوب تکلیف مشکل را حلّ می کند، این چنین نیست! الآن یک کسی خودش تفسیر

۶. سوره نمل، آیه ۱۴.

۷. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹۳؛ «قلت: كلا فإن المفروض تحقق العلة التامة للعلم العادی مع سائر أسباب الفعل الاختیاری فمثله كمثل أهل الجحود و العناد من الکفار يستیقنون بأن مصیرهم مع الجحود إلى النار و مع ذلك یصرون علی جحودهم لحکم هواهم بوجوب الجحود و هذا منهم هو العلم العادی بوجوب الفعل قال تعالی فی قصة آل فرعون: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾».

۸. فضائل الأشهر الثلاثة (ابن بابویه)، ص ۳۱.

گفته، کتاب نوشته، تحقیق کرده و بحث کرده از منبر که پایین آمده نامحرم را نگاه می‌کند! این اختلاسیون مگر یقین ندارند که این حرام است؟! مگر یقین ندارند که خودشان مشمول این دلیل هستند؟! مگر یقین ندارند که این واجب است؟! مگر یقین به فعلیت ندارند؟! مگر یقین به اشتغال ندارند؟ مگر یقین به مکلف بودن ندارند؟ عالماً عامداً معصیت می‌کنند! سرّش این است که علم مشکل را حلّ نمی‌کند، آنکه علم است، صد درصد می‌داند این معصیت است، این آیه این را می‌گوید؛ اما علم نیمی از کار است، این مسئل اندیشه است و عمل به عهده متولّی انگیزه است!

مثال‌هایی که قبلاً بیان شد این بود: ما اگر مسئله بدن خود را حلّ بکنیم، جانمان هم حلّ می‌شود؛ ما از نظر بدن یک متولّی داریم که مسئل اندیشه و فهم است، یک مسئل انگیزه داریم که متولّی کار است؛ ما چشم و گوش داریم که خدا به ما داد که ببینیم، دست و پا به ما داد که حرکت کنیم، این اصل مطلب؛ زیر این مقسم چهار گروه می‌باشند: بعضی‌ها هم اندیشه آنها خوب است، هم انگیزه‌شان خوب است؛ هم چشم و گوش آنها سالم است، هم دست و پایشان سالم است؛ اینها مار و عقرب را می‌بینند و فرار هم می‌کنند، این گروه اوّل. گروه دوم کسانی هستند که مسئله اندیشی آنها خوب است؛ چشمشان سالم است، گوششان سالم است و مار و عقرب را می‌بینند، اما ویلچری‌اند! فلج‌اند! شما به این کسی که نیش خورده عینک بدهید، تلسکوپ بدهید، میکروسکوپ بدهید، ذره‌بین و عینک بدهید، او که مشکل علم ندارد، او مار و عقرب را دارد می‌بیند! اما علم مشکل را حلّ نمی‌کند، مگر چشم فرار می‌کند؟ مگر گوش فرار می‌کند؟ مگر حوزه آدم را از گناه نجات می‌دهد؟ مگر دانشگاه نجات می‌دهد؟ آن دعا و ناله شبانه است که انسان را نجات می‌دهد! درحالی که آن فلج است. اخلاق برای همین است! شما به این ویلچری می‌خواهی چه چیزی بدهی؟ نصیحت بکنی؟ عالم بشوی؟ نشان بدهی؟ عینک بدهی؟ تلسکوپ بدهی؟

میکروسکوپ بدهی؟ ذره‌بین بدهی؟ او شفاف مار و عقرب را می‌بیند، اما علم فرار نمی‌کند، دست و پا فرار می‌کند که فلج است؛ این گروه دوم است.

گروه سوم کسانی هستند که دست و پایشان خیلی قوی است؛ اما چشم و گوش آنها بسته است؛ مثل «متنسک»^۹ و مقدس بی‌ادراک. گروه چهارم فاقد «طهورین» هستند؛ نه خوب می‌فهمند و نه خوب عمل می‌کنند، جاهل «متهتک»^{۱۰}. ما یک مقسم در بدن داریم و چهار قسم زیر مجموعه آن، در درون ما که جان ماست هم یک مقسم داریم و چهار گروه؛ مقسم این است که ما یک متولی اندیشه داریم و یک متولی انگیزه؛ از متولی اندیشه به عقل نظر یاد می‌شود و از متولی انگیزه به عنوان «العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان»^{۱۱} که عقل عملی است یاد می‌شود؛ این مقسم است که زیر مجموعه آن هم چهار گروه هستند: گروه اول عالم عادل هستند که هم خوب می‌فهمند و هم خوب عمل می‌کنند؛ هم عقل عملی‌شان فعال است هم عقل نظری‌شان فعال است. گروه دوم کسانی هستند که عقل نظری‌شان فعال است که خوب درس می‌خوانند؛ اما مشکل انگیزه دارند؛ شما مدام آیه بخوان، او خودش آیه را خوانده و تفسیر کرده و کتاب نوشته است، او که مشکل علمی ندارد! علم پنجاه درصد قضیه است، این شخص عالماً عامداً دروغ می‌گوید، برای اینکه آن‌که کار است که برای علم نیست! این برای «عبد به الرحمن واكتسب به الجنان» است که طبق بیان نورانی حضرت امیر فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»^{۱۲} او در مسئله جهاد درونی شکست خورده است، وقتی اسیر شد این دیو نفس - نفس مسوِّله، نفس اماره بالسوء، شیطان - او را به اسارت گرفته، این شخص عالماً عامداً دروغ می‌گوید، برای اینکه علم کارگر نیست، علم فقط می‌فهمد، آن‌که کار می‌کند اسیر شده است.

۹. لغت‌نامه دهخدا، متنسک: [مُتَنَسُّكٌ] پرسنده، (منتهی الارب) دیندار و پارسا و خداپرست.

۱۰. لغت‌نامه دهخدا، متهتک: [مُتَهَتِّكٌ] [مُتَهَتِّكٌ] رجل متهتک، مرد بی پروایی که از رسوایی پاک ندارد. (منتهی الارب) بی پروا، رسوا، مفتضح، پرده دریده.

۱۱. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۱.

۱۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، حکمت ۲۱۱.

گروه سوم کسانی هستند که این بخش عملی و نظری آنها خوب است، این مقدّس بی درک است؛ یعنی هر چه خواب ببیند عمل می‌کند؛ اما چه باید عمل بکند نمی‌داند. چهارمین گروه هم فاقد «طهورین» هستند، جاهل «متنسک» هستند، نه می‌فهمند و نه حاضرند که عمل بکنند.

بیان کاشف الغطاء بر تکلیف آور نبودن علم به غیب ائمه (ع)

مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) در صفحه ۲۲۰ کتاب شریف کشف الغطاء آن جا در تحقیق علم ائمه این فرمایش را دارند، می‌فرمایند: «الرّابع فی أنّ حکم التّحیّر و الخطأ»^{۱۳} فلان است، «و کشف الحال أنّ الأحکام الشرعیّة تدور مدار الحالة البشريّة دون المنح الإلهيّة فجهادهم و أمرهم بالمعروف و نهیهم عن المنکر إنّما مدارها علی قدرة البشر و لذلك» سلاح حمل می‌کردند و مانند آن، بعد فرمود: «فَعِلْمُ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ بِأَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ قَاتَلَهُ و علم سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنَّ الشَّمْرَ لَعَنَهُ اللَّهُ قَاتَلَهُ مَثَلًا مع تعیین الوقت لا یوجب علیهما التّحفظ و ترک الوصول إلى محلّ القتل و علی ذلك جرّت أحكامهم و قضایاهم إلا فی مقامات خاصّة لجهات خاصّة فإنّهم یحکمون بالبینة و الیمین و إن علموا بالحقیقة من فیض ربّ العالمین فإصابة الواقع و عدم إمكان حصول الخطأ و الغفلة منهم بالنسبة إلى الأحکام و بیان الحلال و الحرام»؛ نسبت به این علم، البته هر چه که ذات اقدس الهی گفت عمل می‌کنند - احکام شرعی را عمل می‌کنند - اما مکلف باشند که برابر علم غیب محکمه را اداره بکنند، چنین تکلیفی ندارند. اصلاً بشر آزاد است برای امتحان! اگر برابر علم غیب عمل می‌کردند و بگیر و ببند بود، دیگر بشر آزاد نبود و امتحان نمی‌داد! فرمود آن علم در احکام الهی اشتباه نمی‌کند؛ چه چیزی حلال است، چه چیزی حرام است و چه چیزی صحیح است، اینها را برابر علم غیب عمل می‌کنند، اما آیا زید حق دارد؟ عمرو حق دارد؟ یا فلان حق دارد یا فلان حق ندارد؟ اینها مأمور نیستند، مگر در صورتی که معجزه‌ای بخواهند اظهار کنند و خطر کسی را برطرف

۱۳. کشف الغطاء عن مبهات الشریعة الغراء (ط - القدیمة)، ص ۲۲۰.

کنند؛ مثل وجود مبارک امام باقر - که دیروز روز میلاد آن حضرت بود - در شأن آن حضرت آمده که کسی وارد محضر امام باقر (سلام الله علیه) شد، کنیز رفت دم در، او یک نگاه نامحرمانه‌ای کرد، همین که وارد صحن حیاط شد و اجازه خواست، حضرت از اندرون خانه فرمود: «ادْخُلْ لَا أَمَّ لَكَ».^{۱۴} این شخص دست‌پاچه شد! آمد حضور حضرت و عرض کرد من این کار را کردم بینم شما متوجه می‌شوید یا نه؟ فرمود: «لَئِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ هَذِهِ الْجُدْرَانُ تَحْجُبُ أَبْصَارَنَا»؛ تو خیال کردی که این دیوار نمی‌گذارد که ما پشت آن را بفهمیم؟! گاهی برای تنبیه این دسته حرف‌ها را می‌زنند؛ اما در خیلی از موارد این‌طور نیست و به علم غیب عمل نمی‌کنند و به همان علم ظواهر عمل می‌کنند. شما در نهج البلاغه^{۱۵} می‌بینید منطقه‌ای است در عراق به نام «هیت» که آن روز به صورت شهر رسمی نبود - الآن در روزنامه‌ها می‌خوانید که این شهر «هیت» از شرّ داعشی‌ها آزاد شده است. «هیت» منطقه‌ای است در عراق، با «هء» «هوز» - که وجود مبارک حضرت امیر کمیل (رضوان الله علیه) را مسئول این بخش کرد. در دوره اموی و مروانی غارت کردن و شبیخون زدن امر رایجی بود؛ اموی نسبت به منطقه «هیت» غارتی زدند که عده‌ای را زدند، بردند و اموال را غارت کردند، وجود مبارک حضرت امیر برای کمیل نامه‌ای نوشتند، این نامه در نهج البلاغه هست به کمیل که فرماندار و والی و مسئول «هیت» بود، فرمود من این مسئولیت را به تو دادم و تو نتوانستی اداره بکنی، اینها آمدند زدند و بردند تو چه کار می‌کردی؟! کتابی است به نام الغارات که این صد سال قبل از نهج البلاغه نوشته شده، بخشی از مدارک و اسناد سید رضی در نهج البلاغه همین کتاب الغارات است؛ این کتاب الغارات مجموعه غارت‌هایی است که حکومت ننگین مروانی و اموی نسبت به حکومت علوی داشتند، هر جا

۱۴. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۷۲.

۱۵. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، نامه ۶۱: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وَلَّى وَ تَكْلُفُهُ مَا كُفِيَ لَعَجْزُ حَاضِرٍ وَ رَأْيُ مُتَبَرٍّ وَ إِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْيَسِيَا وَ تَغْطِيلَكَ مَسَالِكَ التِّي وَ لَيْتَاكَ لَيْسَ [لَهَا] بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا وَ لَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأَى شَعَاعٌ فَقَدْ صِرَتْ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ وَ لَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ وَ لَا سَادٍ تُغَرَّةً وَ لَا كَاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوْكَةً وَ لَا مَغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ وَ لَا مُجْزٍ عَنْ أَمِيرِهِ».

که غارت می‌کردند اینها تاریخ آن را می‌نوشتند، در آن کتاب *الغارات* هم این قسمت هست.^۱ وجود مبارک حضرت امیر فرمود آخر اینها آمدند، زدند، بردند و غارت کردند، تو چرا نتوانستی اداره بکنی؟ اگر وجود مبارک حضرت امیر برابر علم غیب می‌خواست عمل کند که کمیل را نمی‌فرستاد! آن علم غیب تکلیف‌آور نیست، در جای دیگر به کسی فرمود خوبیِ پدرت باعث شد که من به تو شغل دادم، وگرنه تو لایق این شغل نبودى!^۲ غرض این است که علم غیب «بِمَا أَنَّهُ عِلْمٌ غَيْبٌ» تکلیف‌آور نیست، این شبیه علمی که به ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ نیست.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. الغارات (ط - الحديثه)، ج ۲، ص ۴۶۶؛ «وَجَلَادَةٍ فَالَزَمَ لِي جَانِبَ الْفُرَاتِ حَتَّى تُمَرَّ بِهِيْتَ فَتَقَطَّعَهَا فَإِنْ وَجَدْتُ بِهَا جُنْدًا فَأَعْرِ عَلَيْهِمْ وَإِلَّا فَاْمُضْ حَتَّى تُغِيرَ عَلَى الْأَنْبَارِ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ بِهَا جُنْدًا...».

۲. نهج البلاغه (للصباحي صالح)، نامه ۷۱؛ «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَيْدِكَ غَرَمِي مِنْكَ وَ طُنْتُ أَتَيْكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ وَ تَسْلُكُ سَبِيلَهُ فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رَفَعِي إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ التَّهْيَادَ وَ لَا تُبْقِي لِأَخْرَجِكَ عَتَادًا تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ أَخْرَجِكَ وَ...».